

فرهنگ، ثبات سیاسی و توسعه ایران در فرایند نوسازی و توسعه

محمود کتابی

درآمد

مفهوم توسعه به عنوان تحولی که تمامی جنبه‌های زندگی بشری - اعم از اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی - را دربر می‌گیرد، مورد قبول اکثریت قریب به اتفاق صاحب نظران است. اینان، در باب ماهیت و تعریف توسعه اختلاف نظر چندانی ندارند، اما در مورد شیوه‌های نیل به آن، وسایل و ابزارها، عناصر تشکیل دهنده و تقدم و تأخر این عناصر، دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی را ارائه می‌کنند. آیا توسعه یافتگی پدیده‌ای است بیرونی یا درونی؟ آیا بدون رهایی از سلطه و وابستگی، توسعه امکان پذیر است؟ آیا توسعه اقتصادی بر توسعه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مقدم است؟ آیا توسعه سیاسی زمینه ساز توسعه اقتصادی است؟ آیا این سخن راست است که عناصر فرهنگی، زمینه را برای رشد اقتصادی و توسعه سیاسی آماده می‌سازد؟ بحث و گفتگو و اختلاف نظر درباره پرسش‌هایی از این دست، از پگاه عصر نوگرایی^۱ تا روزگار فرانوگرایی^۲ وجود داشته و مناقشه هنوز هم به فرجام خود نرسیده است. عوامل و عناصر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، هر یک، در مقام خود حایز اهمیت‌اند و در فرایند توسعه نقشی اساسی ایفا می‌کنند، اما باید توجه داشت که نقش هیچ‌یک مطلق نیست.

در جوامع سنتی یا جوامع پیش از روزگار مدرن، زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی گوناگونی وجود داشته است و دارد. این که هر یک از این عوامل، به تنهایی یا در مجموع، فرایند توسعه را تسهیل یا در برابر آن سد و مانع ایجاد می‌کند، مقوله‌ای است که به بررسی دقیق و موشکافانه‌ای نیاز دارد. به دیگر سخن، بررسی و شناخت عوامل بازدارنده و شتاب‌دهنده توسعه در هر کشور مستلزم پژوهش‌های دقیق علمی است. محتمل است که در این میان، وجود یک عامل منفی (مثلاً تفاوتی قومی یا اختلاف فرهنگی)، بی‌پشتوانه و حمایت دیگر عوامل منفی، بر فرایند ثبات سیاسی و توسعه بی‌تأثیر بوده یا تأثیری اندک داشته باشد. این امر مبین این واقعیت است که در بررسی عناصر و عوامل مؤثر در توسعه، مسئله‌ای که بیش از همه اهمیت دارد، تقارن و انطباق عوامل بازدارنده و مانع از یک‌سو، و اقتران و انطباق عوامل شتابزا، از سوی دیگر است. به نظر کارلتون کلایمر رادی^۳ در مقاله «تضاد فرهنگی و بی‌ثباتی سیاسی»، تجربه بسیاری از کشورهای آفریقایی (از جمله نیجریه، غنا...) در دوران پس از جنگ دوم جهانی، نشان‌دهنده همزمانی و تقارن شکاف‌های عمیق فرهنگی، قومی، دینی، سیاسی و اقتصادی بوده است. این همزمانی و تقارن در اغلب موارد، عمومیت داشته و به بی‌ثباتی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و توسعه‌نیافتگی منجر شده است. الگوی شکاف‌های تراکمی که رادی برای نیجریه ارائه داده است، با شرایط قومی، فرهنگی و سیاسی ایران کاملاً تطبیق نمی‌کند. به عبارت دیگر، تجربه ایران حاکی از وجود شکاف‌های تراکمی از یک‌سو و شکاف‌های متقاطع از سوی دیگر است. با این همه، عناصر سیاسی و اقتصادی در طول تاریخ ایران نیز، روی هم‌رفته نقشی منفی ایفا نموده و به توسعه‌نیافتگی یا فقدان پویایی لازم در فرایند توسعه منجر شده است. برای گریز از این دور باطل، راهی جز گسترش زمینه‌های فرهنگی و علمی و تدارک بنیان‌های اقتصادی و اصلاحات سیاسی، وجود ندارد. بدیهی است، در این میان، سخن گفتن از تقدم و تأخر هر یک از این اقدام‌های اجتماعی بیهوده است و این عوامل می‌توانند در ضمن کنشی پویا و متقابل، جامعه را به آرمان توسعه نزدیک کنند.

مقدمات و تعاریف

دگرگونی‌های گسترده سده‌های هفدهم و هیجدهم، به انقلاب بزرگ صنعتی و انقلاب فرانسه انجامید. انقلاب علمی قرن هفدهم و آیین روشنگری قرن هیجدهم سبب شد اروپاییان به پیروزی نهایی خود دل ببندند و علم و دانش، حقیقت‌پژوهی و نگرش انتقادی را در برابر خرافه‌پرستی، سنت‌گرایی و تعبد قرار دهند (عظیمی ۱۳۷۱: ۸). در پی این تحولات و به پشتوانه انقلاب مداوم علم و تکنولوژی، اروپا و امریکا از لحاظ اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روی به توسعه نهادند و جهان «توسعه‌نیافته» در برابر این دوراهی قرار گرفت که از الگوی اروپاییان پیروی و تقلید کند و یا همچنان در چنبره توسعه‌نیافتگی و از رشدماندگی باقی بماند و مایوسانه تلاشی و فروریختگی جوامع خود را به نظاره نشیند.

از آن زمان، غرب توسعه‌یافته و بالنده که به نیروی علم و فن آوری مجهز شده بود، با بهره‌گیری از زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، شرق را مسخر و مقهور خود ساخت و شرق خواب‌آلود و غافل، زمانی از خواب غفلت برخاست که غرب استعمارگر به تمامی بر آن سیطره یافته بود. از آن پس، «جهان توسعه‌نیافته» در صدد نیل به توسعه بوده و در این راه، آزمون‌های دشواری را پشت سر گذارده است. جهان از رشد مانده سخت در تلاش بوده است تا علت از رشدماندگی خود را دریابد. زمانی علل عقب‌ماندگی خود را بیرونی می‌پنداشت و استعمارگر را مسئول و مقصر تلقی می‌کرد و زمانی دیگر به کنکاش در زمینه سبب‌های درونی توسعه‌نیافتگی می‌پرداخت. کنکاش جهان توسعه‌نیافته و بحث و مجادله و ستیز صاحب‌نظران و پژوهشگران در زمینه عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توسعه‌نیافتگی، برای چندین دهه ادامه داشته و هنوز هم به فرجام خود نرسیده است. در گفتار حاضر بر آنیم از دیدگاهی دیگر، به مقوله توسعه بنگریم، و ابعاد مختلف - به ویژه جنبه فرهنگی - آن را مورد مطالعه قرار دهیم.

توسعه تحولی است تاریخی که تمامی ابعاد زندگی انسانی را دربر می‌گیرد. توسعه به

تحول اقتصادی محدود نمی‌شود و جنبه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حیات بشری را نیز شامل می‌گردد. با وجود این، چیرگی جهانگیر علم و فن‌شناسی و پیوند خوردن تمامی مردمان و منابع زمین به یک نظام جهانی تولید و توزیع اقتصادی، باعث شده است که انسان قرن بیستم را بیشتر بر مبنای ماهیت اقتصادی تعریف کنند، و حال آنکه تا دوستان سال پیش انواع فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بر روی کره زمین وجود داشت و انسان غالباً بر اساس ماهیت و اصالت فرهنگی تعریف و تقسیم‌بندی می‌گردید.^۴

با وجود محدودیتی که بر بحث توسعه و نوگرایی تحمیل شده است، نباید از ملاحظه ابعاد و رویه‌های مختلف و مطالعه ژرفای آن غافل بود. توسعه تحولی است تاریخی که همه جنبه‌های زندگی را دربر می‌گیرد و بنابراین دارای ابعادی متفاوت است. توسعه، به معنای کامل و در مفهوم گسترده آن، به بالا بردن سطح زندگی اقتصادی و کاهش فقر و بیماری و گسترش بهداشت در جامعه محدود نمی‌گردد بلکه شامل نهادها و بنیان‌های سیاسی، تربیتی، اجتماعی، علمی و ایجاد ساز و کارهای مناسب برای مشارکت سیاسی نیز می‌شود و تحقق آن به ارتقای منطق عملی، مهارت‌های هنری و ظرافت‌های ادبی کمک می‌کند (توسلی ۱۳۷۳: ۲۶).

از آنجا که زندگی انسان و جوه و جنبه‌های متفاوتی دارد و به بیان دیگر، بخشی از آن فرهنگی، بخشی سیاسی، بخشی اجتماعی و سرانجام بخشی اقتصادی است، لذا در کنار مفهوم کلی توسعه، مفاهیم توسعه فرهنگی، توسعه سیاسی، توسعه اجتماعی و توسعه اقتصادی مطرح می‌شود، به این ترتیب که توسعه فرهنگی وجه فرهنگی، توسعه سیاسی وجه سیاسی، توسعه اجتماعی، وجه اجتماعی و توسعه اقتصادی وجه اقتصادی این تحول تاریخی محسوب می‌گردد (عظیمی ۱۳۷۱: ۱۴).

بحران در نظریه‌های توسعه

نظریه‌های توسعه - چه در غرب و چه در شرق - دستخوش بحران است (نگاه کنید به

نوشتر ۱۹۸۸: ۱۲۵-۱۶۴). پیش از این گفتیم بسیاری از نظریه‌ها و صاحب‌نظران، برای عدم توسعه، عللی بیرونی قایلند و کشورهای استعماری را که از طریق غارت منابع طبیعی و انسانی کشورهای مستعمره به انباشت سرمایه توفیق یافته‌اند، عامل اصلی عدم توسعه، فقر و نگون‌بختی کشورهای کمتر توسعه‌یافته تلقی می‌کنند.

در این مقال، مجال نقد نظریه‌های توسعه - به ویژه نظریه وابستگی (آفسدره فرانک ۱۳۵۹) و دیدگاه‌های نزدیک به آن - نیست. تأکید بر آثار شوم استعمار و اینکه استعمارگران در سراسر جهان توسعه‌نیافته بیشتر در پی تأمین خواسته‌ها و منافع سیاسی و اقتصادی خود بودند و به مصالح محرومان جهان کمتر توجه داشتند، موضوعی است که گرچه به واسطه تکرار زیاد، تازگی خود را از دست داده است اما واقعیت دارد.^۵ نگارنده نیز به هیچ وجه قصد نفی و انکار نقش استعمار و امپریالیسم را ندارد. در عین حال باید اذعان داشت که در شرایط کنونی، نظریه وابستگی و استراتژی توطئه (که در پس تمامی رویدادهای جهان سوم عاملی خارجی را می‌بیند و همه اذهان را به سوی آن هدایت می‌کند)، دیگر، برای تعلیل عدم توسعه در سرزمین‌های «پیرامونی» کاملاً کفایت نمی‌کند و باید با شناخت و تحلیل درست نقش عوامل و عناصر فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در درون جهان توسعه‌نیافته، دست کم، به تکمیل نظریه‌ها و دیدگاه‌های یادشده پرداخت.

بی‌ثباتی سیاسی و توسعه‌نیافتگی

بہتر است بحث را با عوامل اجتماعی و سیاسی شروع کنیم. واقعیت این است که برای توسعه کشورهای جهان سوم عوامل سیاسی از اهمیتی شگرف برخوردارند. بسیاری از کشورهای کم‌توسعه، در دوران پس از استعمار و به دنبال کسب آزادی و استقلال سیاسی، در کار تأسیس و استقرار دولت‌های باثبات ملی ناکام مانده‌اند و نیازی به تأکید ندارد که یکی از پیش شرط‌های اساسی بازسازی اقتصادی و توسعه، داشتن ثبات و امنیت

سیاسی است. کشورهای کم توسعه - به ویژه در شرایط دشوار پس از کسب استقلال - به برنامه ریزی، مدیریت و سازماندهی درست نیازمندند، اما در این زمینه، سخت ناتوان و ناکارآمدند. مشکل نظام سیاسی و اجرایی کشورهای کم توسعه، در نبود یا کمبود منابع مادی مورد نیاز برای توسعه اقتصادی نیست. چنانکه می دانیم بسیاری از کشورهای افریقا، آسیا، و آمریکای لاتین از منابع و ثروت های طبیعی کافی برخوردارند، اما نخبگان سیاسی آنها در شیوه استفاده و کاربرد منطقی این منابع درمانده اند. سبب چیست؟ چرا دولت ها در بسیاری از کشورهای کم توسعه از تأمین نیازهای اساسی مردم عاجز مانده اند؟

واقعیت این است که این وضعیت تا حدودی ناشی از پراکندگی و گسیختگی اجتماعی و سیاسی خواسته های مردم این جوامع است. در شرایطی که زمینه هویت مشترک وجود نداشته باشد و ارزش های اجتماعی یا فرهنگی مشترکی فراچنگ نیامده باشد، هیچ نوع حکومتی امکان بقا ندارد و بی ثباتی سیاسی به طور قطع بر جامعه حاکم خواهد شد. تردیدی نیست در شرایط بی ثباتی سیاسی، انجام برنامه های توسعه با شکست و ناکامی روبرو خواهد شد.

«عقلانیت فرهنگی» و «ارتباط مفاهمای» و اهمیت آن برای توسعه

یکی از نقاط ضعفی که در بحث های توسعه ملاحظه می شود؛ تأکید بیش از حد بر ابعاد اقتصادی است. پیش از این یادآوری شد که برداشت صرفاً اقتصادی از توسعه - برداشتی که بیشتر افزایش کمی ثروت جامعه و شاخص های اقتصادی را مطرح نظر قرار می دهد - نمی تواند ملاکی درست و مناسب برای توسعه - به معنای واقعی کلمه - باشد. نباید به ابعاد سیاسی و فرهنگی توسعه کم توجهی کرد. توسعه سیاسی متضمن رقابت گروه ها و ایدئولوژی ها و باز بودن نظام سیاسی به گونه ای است که گردش نخبگان اداره کننده جامعه به نحوی منطقی انجام پذیرد، مردم و گروه ها در سرنوشت نظام مشارکت

داشته باشند و کوتاه سخن، جامعه سیاسی را کد و فاسد نشود (بشیریه ۱۳۷۱: ۶۵).

توسعه، به این مفهوم ابعادی معنوی تر پیدا می‌کند و به تعبیر هابر ماس «عقلانیت ابزاری یکسره بر صحنه جامعه حاکم نمی‌شود» و «عقلانیت فرهنگی» یعنی گسترش توانایی‌های کلامی و زبانی (تفاهمی) به رشد و ارتقای واقعی جامعه می‌انجامد. هابر ماس گسترش توانایی‌های کلامی را در سطح فردی و اجتماعی نشانه سلامت فرد و جامعه می‌داند و توسعه معنوی جامعه را - به‌ویژه در مفهوم سیاسی آن - در گرو ایجاد ارتباط کامل میان اجزا و اعضای آن تلقی می‌کند. اهمیت «مفاهمه» برای هابر ماس به اندازه‌ای است که او نه تنها کشورهای توسعه‌نیافته، بلکه کشورهای غربی را نیز فاقد «عقلانیت فرهنگی» و ارتباطات مفاهمه‌ای می‌داند (همان؛ و نیز پیوسی ۱۹۸۷: ۶۹-۸۰).

تأکید بر ابعاد کمی و اقتصادی توسعه و عدم توجه به گسترش توانایی‌ها و نیروهای کلامی و تفاهمی در جامعه متضمن پی آمده‌هایی بس وخیم است و در نهایت، به ایجاد انسان‌هایی ابزارگونه و فاقد معنویت منجر خواهد شد. هابر ماس معتقد است که جوامع غربی - به‌رغم کامیابی‌هایشان در صحنه اقتصادی - در باب توسعه فرهنگی - و به‌طور کلی عقلانیت فرهنگی - توفیق چندانی نداشته‌اند (بشیریه ۱۳۷۱: ۵). بنابراین، برای تحقق توسعه واقعی به مفهوم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، لازم است به ایجاد و گسترش توانایی‌های کلامی و زبانی عنایت کافی مبذول گردد.

تجانس و وحدت فرهنگی: شرط لازم برای توسعه

در جهان کم توسعه نه تنها نیروهای کلامی به رشد و تعالی نرسیده‌اند بلکه در جهت تأمین نیازهای اولیه نیز، دشواری‌هایی وجود دارد. بسیاری از کشورها نه تنها توانسته‌اند به ارتباط‌های کلامی مورد نظر هابر ماس دست یابند؛ بلکه در دستیابی به حرمت ذات و هویت ویژه خود نیز ناکام مانده‌اند.

انسان علاوه بر نیازهای نخستین (غذا، پوشاک، مسکن) به کنش متقابل با دیگران

نیازمند است و در فرایند همین کنش، به شناخت خود نایل می‌آید. بیشتر انسان‌ها می‌خواهند عزت نفس و حرمت ذاتشان حفظ شود.^۱ هویت انسانی در کنش با دیگران تحقق می‌پذیرد. در معاشرت و کنش با دیگران، نخست باید به ویژگی‌های زندگی اجتماعی توجه کرد - ویژگی‌هایی مانند نژاد، قومیت، زبان و مذهب. انسان‌ها بیشتر مایلند با افرادی تعامل داشته باشند که از لحاظ نژادی، قومی، مذهبی و زبانی با آنها سنخیت و مشابهت دارند، یعنی با افرادی که از یک نژاد و قوم‌اند، به زبان واحدی صحبت می‌کنند، به یک ملت متعلق‌اند و به مذهب واحدی ایمان دارند. بدیهی است که ویژگی‌های فرهنگی مشترک، به شکل‌گیری وحدت، هدف مشترک و وفاق سیاسی، که از شرایط لازم توسعه به‌شمار می‌آیند، کمک می‌کند. نظام سیاسی جوامع، بر اساس همین ویژگی‌های زندگی اجتماعی استوار است. در جامعه‌ای که تجانس فرهنگی برقرار باشد و شهروندان به اعتبار نژاد، قومیت و عقاید مذهبی، هویتی مشترک کسب کرده باشند، نظام سیاسی به‌طور نسبی باثبات شده و نهادها و نخبگان سیاسی، از اعتبار و مشروعیت بیشتری برخوردار خواهند بود. پیش از این نیز اشاره شد که شرط لازم برای توسعه اقتصادی، ثبات سیاسی است. در جوامعی که تجانس فرهنگی وجود داشته باشد، اختلاف و کشمکش‌های سیاسی و اقتصادی نیز به آسانی قابل حل خواهد بود. برعکس، جوامعی که فاقد تجانس فرهنگی هستند با شکاف‌های فرهنگی عمیقی دست به‌گریبانند و در نتیجه، زمینه‌ای برای کسب هویت مشترک و وفاق سیاسی موجود نیست. در چنین شرایطی، فایده‌آمدن بر اختلاف‌های اساسی نژادی، قومی، زبانی و مذهبی سخت دشوار است. سیاست، در چنین جوامعی بازتابی خواهد بود از تقسیم جامعه به گروه‌هایی که علایق گوناگونشان با یکدیگر ناسازگار است. جلب مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم در چنین شرایطی آسان نیست، مخصوصاً اگر نخبگان سیاسی و حاکمان جامعه، وابسته به گروه فرهنگی خاصی بوده و با دیگر گروه‌های فرهنگی در تقابل باشند، زمینه بالقوه مساعدی برای بی‌ثباتی سیاسی وجود خواهد داشت. بنابراین، وجود اختلاف‌های

فرهنگی شدید در یک جامعه به بی‌ثباتی سیاسی و حکومت اقتدارگرایانه و در نهایت باقی ماندن در شرایط توسعه‌نیافتگی منجر خواهد شد.

موانع فرهنگی و سیاسی توسعه در ایران

در بررسی موانع توسعه و از رشد ماندگی در ایران از عناصر جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نام برده‌اند. تردیدی نیست که عوامل جغرافیایی و اجتماعی در برنامه‌ریزی‌های توسعه کشور حایز اهمیت بوده است، اما عامل سیاسی و رابطه آن با عنصر فرهنگی از اهمیت بیشتری برخوردار است.

جامعه ایران در دوران پیش از انقلاب، مانند بسیاری از جوامع کمتر توسعه‌یافته و جوامع آفریقایی، دستخوش چندپارگی بود و این چندپارگی به‌ویژه در الگوی سیاسی کشور تجلی می‌یافت؛ حصارهای بلند اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مردم کوچک و بازار را از خاندان‌های حکومتی مجزا می‌کرد و احزاب سیاسی قانونی، گروه‌های ذینفع یا ارکان قانونگذاری که بتوانند میان خواسته‌های فزاینده مردم از یک‌سو و سران حکومت از سوی دیگر، میانجیگری کنند، وجود نداشت. اصلاحات اقتصادی - اجتماعی «شبه‌مدرنیستی»^۷ که از ۱۳۰۵ تا دهه ۱۳۵۰-۱۳۶۰ صورت گرفت نیز نتوانست متناسب با دگرگونی‌های اقتصادی، نهادهای سیاسی لازم را، برای پاسخگویی به خواسته‌های قشرها و طبقه‌های نوپدید آورد. نظام‌های سیاسی که نتوانند به خواسته‌های دهقانان، بازرگانان، کارگران و خلاصه تمامی قشرها و گروه‌هایی که بر اثر تحولات اقتصادی ایجاد شده‌اند، تحقق بخشند محکوم به زوال و نابودی‌اند.^۸ ساموئل هانتینگتون^۹ ناآرامی‌ها و تحولات سیاسی ایران در پایان دهه پنجاه را که منجر به سقوط رژیم پیشین شد، ناشی از عدم انطباق تحولات اقتصادی با وضعیت سیاسی بیش و کم سنتی و فقدان نهادهای سیاسی ضروری می‌داند. اگرچه این سخن هانتینگتون تا اندازه‌ای درست می‌نماید، اما نباید نقش فرهنگ و ارتباط آن را با ثبات سیاسی نادیده انگاشت.

فرهنگ، در عین حال که عاملی ثبات‌بخش به‌شمار می‌آید، می‌تواند به عاملی ضد ثبات هم بدل شود. چندپارگی فرهنگی از عواملی است که به ثبات‌ناپذیری نظام‌های سیاسی کمک می‌کند. به‌ویژه اگر فرهنگ اقلیت حاکم و فعال از فرهنگ اکثریت منفعل، مهمتر باشد، نمی‌توان آن‌را عاملی تثبیت‌کننده به‌حساب آورد (عظیمی ۱۳۷۰: ۸).

توسعه و صنعتی شدن در گرو ثبات فرهنگی

نگاهی به دوره ۱۳۳۵-۵۱ که طی آن در ایران، حرکتی به‌سوی صنعتی شدن شروع شد، نشان می‌دهد که این حرکت زیر تأثیر شرایطی خاص آغاز شد و هیچ‌گونه تحول فرهنگی آن‌را همراهی نکرد.^{۱۰}

در خلال این دوره، کشورهای غربی، مخصوصاً آمریکا، بنا به ملاحظات سیاسی، نسبت به رشد و توسعه کشورهای وابسته مانند ایران، ترکیه و یونان تأکید می‌ورزیدند. جای شگفتی نیست که بهبود نسبی شرایط اقتصادی کشور در این دوره، که در وضعیتی خاص رخ داده بود، خیلی زود پایان پذیرفت و اقتصاد کشور بار دیگر دستخوش آشفتگی و درهم‌ریختگی گردید.

تجربه سال‌های ۱۳۳۵-۵۱ ایران نشان داد که توسعه اقتصادی، بدون تحقق تحول فرهنگی و تحول سیاسی، امکان‌پذیر نیست.

در طول تاریخ، به‌ویژه از زمان پیدایی انقلاب صنعتی در غرب، فرهنگ ایران، یک پارچه و یک‌دست نبوده است. در کنار فرهنگ عمومی، پاره‌فرهنگ‌های بسیاری در این کشور وجود داشته است. فرهنگ کشور در واقع از سه منبع اصلی نشأت گرفته است:

۱. فرهنگ ایرانی قبل از اسلام که جامعه را به نجبا و عوام تقسیم می‌کرد و می‌توان آن‌را فرهنگ باستانی تلقی کرد.

۲. پس از فتح ایران به‌وسیله مسلمانان، فرهنگ اسلامی که برابری انسان‌ها را نوید می‌داد، به ایران وارد شد. نجبا و اشراف، فرهنگ قدیم را در پوششی جدید حفظ کردند

و عامه مردم فرهنگ تازه را پذیرفتند.

۳. پیش از اینکه دو فرهنگ یادشده به طور کامل در یک فرهنگ واحد حل شوند، جامعه ایرانی با انقلاب صنعتی اروپا مواجه شد و فرهنگی نو، به وجود آمد و به دو فرهنگ دیگر افزوده گردید. تاریخ معاصر ایران حاصل و برآیند این سه فرهنگ است. اگرچه تا قبل از هجوم فرهنگ انقلاب صنعتی، جامعه ایرانی در تعادلی نسبی به سر می برد، اما ورود عنصر تازه، تعادل موجود را به هم ریخت و انقلاب مشروطیت سرآغاز، نشانه و معلول این به هم ریختگی بود (عظیمی ۱۳۷۱: ۵۰). کشمکش و برخورد این سه فرهنگ هنوز هم بر فضای جامعه حاکم است. فرهنگ های یادشده، هر یک، نمایندگان خاص خود را در جامعه دارند و بحث «تعهد» و «تخصص» در سال های اخیر، تجلی برخورد فرهنگی میان دو فرهنگ از سه فرهنگ یادشده است (عظیمی ۱۳۷۱: ۵۲-۵۳).

تردید نیست برای نیل به همگونگی فرهنگی و کامیابی استراتژی توسعه کشور، این برخورد باید به نحوی مسالمت آمیز و با تفاهم - و نه از طریق حذف یک فرهنگ به وسیله فرهنگ دیگر - فیصله یابد. نباید فراموش شود که فرهنگ ها به آسانی حذف شدنی نیستند و هر گونه تحول فرهنگی باید به آرامی و به تدریج انجام پذیرد. پیروزی استراتژی توسعه کشور، در گرو وحدت و ثبات فرهنگی است. برای تضمین این امر، دولت باید علم و قانونمندی های علمی را بر فرهنگ جامعه حاکم کند و به دیگر سخن، ابعاد علمی و تکنولوژیکی فرهنگ را ارتقا بخشد. در عین حال، باید توجه شود فرهنگ سازی در جامعه - به واسطه اهمیت ویژه ای که دارد - به دست گروه ها و افرادی انجام گیرد که - فارغ از اندیشه ها و جریان های سیاسی روزمره و زودگذر - درصددند، در پویایی درازمدت، دلسوزانه و متعهدانه، به علمی کردن فضای فرهنگی و تثبیت آن اهتمام ورزند. اشاره به وظیفه دولت در ارتقای علمی جامعه و تضمین ثبات و همگونگی فرهنگی، بار دیگر اهمیت توسعه و ثبات سیاسی و رابطه تنگاتنگ آن را با فرهنگ، مدلل می دارد.

اصولاً مسئولیت انتخاب، پذیرش و اجرای استراتژی توسعه با نمایندگان سیاسی جامعه است. تردیدی نیست که کار تدوین این استراتژی به عهده متخصصان است، اما این مسئولان سیاسی هستند که کارشناسان را انتخاب و به کار می‌گمارند. بنابراین، دیدگاه‌ها و سلیقه‌های مسئولان، در قبول یارده استراتژی توسعه، حایز کمال اهمیت است و سیاستمداران، از مرحله شکل‌گیری و تدوین برنامه‌های توسعه گرفته تا مرحله به کارگیری و اجرا، از نفوذی گسترده برخوردارند (عظیمی ۱۳۷۱: ۱۵). این نکته مبرهن است که جریان تهیه و تدوین و به کارگیری استراتژی توسعه، در اختیار کارگزاران سیاسی است، اما این کارگزاران نیز، در بستر فرهنگ جامعه حرکت می‌کنند. به عبارت دیگر، اینان از افسار اجتماعی خاصی برخوردارند و لذا ناگزیر از فرهنگ‌ها و پاره فرهنگ‌های جامعه متأثرند. بدین ترتیب، مشاهده می‌شود فرایندی که در آغاز صرفاً اقتصادی می‌نمود، تا چه حد به عامل سیاسی وابسته است و عامل سیاسی نیز به نوبه خود، چگونه با ساز و کارهای فرهنگی جامعه سر و کار و پیوند دارد (عظیمی ۱۳۷۱: ۱۶).

ویژگی‌های نظام سیاسی در ایران

حال که اهمیت و نقش عوامل سیاسی و فرهنگی در امر توسعه اقتصادی مشخص گردید، لازم است نگاهی گذرا به وضعیت نظام سیاسی در طول تاریخ ایران بینکنیم.

محتوای سیاست در ایران، به رغم پیدایی نهادهای قانونی و رسمی سیاسی از اواخر دوره قاجاریه، همواره سنتی باقی مانده است. حتی در دوران پهلوی وقتی از نوسازی صوری، رسمی و تأسیس نهادهای جدید سخن به میان می‌آمد قدرت و تصمیم‌گیری، بیشتر در دست نهاد سلطنت، صاحبان ثروت و محافل نزدیک به دربار متمرکز بود (بشیریه ۱۳۷۱: ۹).

ویژگی استبدادی نظام سیاسی ایران در طول تاریخ این کشور، باعث عدم توسعه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی شده است. این نظام به هیچ وجه قابل مقایسه با هم‌تا‌های

غربی خود نبوده و نیست. اصولاً در ایران هیچ‌گاه، نظام برده‌داری و سپس فئودالی پدید نیامد و به‌جای آن جامعه استبدادی شکل گرفت. نظام سرمایه‌داری اروپا نیز که در بطن جامعه فئودالی تشکل یافت، در ایران به سیاق الگوی اروپایی پدیدار نشد و طبقات اجتماعی - به‌ویژه طبقه سرمایه‌دار - هرگز فرصت رشد و بالندگی نیافتند. حکومت استبدادی، با ویژگی‌های ایرانی آن، که بنابه ضرورت‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایجاد شده بود، مانع از این شد که زمینه لازم برای ظهور طبقات اجتماعی مستقل فراهم آید و جریان تکامل و توسعه اجتماعی - اقتصادی به شیوه‌ای مشابه نظام‌های اروپایی، انجام پذیرد.^{۱۱} به‌قول وبر تردیدی نیست که حرکت و تحول تاریخی غرب از فئودالیسم به سوی سرمایه‌داری و اصولاً توسعه اقتصادی - اجتماعی آن، حرکتی منحصر به‌فرد بوده است و قابل تعمیم به جوامع غیرغربی - از جمله ایران - نیست. بحث «شیوه تولید آسیایی» در همین ارتباط مطرح است. نظام آسیایی، نظامی است که در آن، نظام اشتراکی اولیه (که بر پایه گردآوری خوراکی، ماهیگیری و شکار در سطحی ابتدایی استوار است) بر جای می‌ماند؛ «اما رؤسای قبایل، دودمان‌های حاکم یا روحانی - پادشاهانی پدید می‌آیند که انجام کارهای تجاری یا نظامی یا سازمان‌های آبیاری برای عموم را به‌عهده می‌گیرند و اسباب مادی زندگی را از طریق اخذ مالیات‌های کم و بیش داوطلبانه از جوامع اشتراکی تأمین می‌کنند» (دون ۱۳۶۸: ۱۵).

هرودوت مورخ معروف یونانی در آثار خود از ایران دوره هخامنشی و نظارت مستقیم شاهان در امر تنظیم و تنسيق آب سخن می‌گوید. هرودوت و مگاستنز^{۱۲} به‌نحوی روشن به نقش حکومت به‌عنوان توزیع‌کننده آب کشاورزی اشاره می‌کنند (وتیفوگل ۱۹۸۱: ۵۳-۱۶۷ و گولیه ۱۳۵۸).

آنچه که در طول تاریخ، ویژگی‌های کنونی جامعه ایران را تشکیل داده، تمرکز سیاسی و قدرت خودکامه نظام سیاسی بوده است. برخی صاحب‌نظران، عامل اصلی این تمرکز سیاسی را کمبود آب و حاکمیت دولت بر نظام آبیاری دانسته‌اند،^{۱۳} و برخی

دیگر، در ریشه‌یابی تمرکز و خودکامگی، بر عامل پراکندگی روستاهای ایران، فقدان مالکیت خصوصی (فئودالی) و در نتیجه تحقق‌پذیر شدن حاکمیت و مالکیت دولت بر اراضی کشاورزی تأکید کرده‌اند. به هر حال مسلم این است که در جامعه ما و در تمامی این تحولات، همواره دولت دست بالا را داشته است. اگر در غرب، طبقات اجتماعی دولت را شکل داده‌اند، در شرق عکس قضیه صادق بوده است. ویژگی قدرتمند بودن دولت در طول تاریخ ایران، در واقع مانع‌باندگی و رشد طبقات اجتماعی شده است، اما کارکرد و هویت آن همواره در جامعه ایران باقی مانده و یکی از عوامل اساسی تأثیرگذار بر نظام اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور ما بوده است. (رهین ۱۳۵۱: ۱۲ و کاتوزیان ۱۳۶۵: ۳۹). بنابراین، دولت و قدرت سیاسی در ایران، بر خلاف جوامع غربی، پدیده‌ای بی‌اهمیت، فرعی و ثانوی نیست. کارگزاران حکومتی از منابع ارضی استفاده می‌کردند و طبقه اصلی مالکان را تشکیل می‌دادند. نظام سیاسی ایران - و شاه در رأس آن - بر دو شالوده اقتصادی و سیاسی استوار بوده است:

(الف) حاکمیت اقتصادی بر پایه مالکیت منابع ارضی و آبی.

(ب) حاکمیت سیاسی بر مبنای یک دستگاه اداری پر قدرت.

با این همه، وجود قدرت سیاسی متمرکز و خودکامه به معنی ثبات سیاسی نبوده و سلسله‌های شاهی و شاهان همواره و به‌طور مستمر، در حال تغییر و تحول بوده‌اند (رهین ۱۳۵۱: ۱۳). تا قرن نوزدهم دولت عامل اصلی تحولات اجتماعی و اقتصادی تلقی می‌شد. تا این زمان، کلیه امتیازات اقتصادی و سیاسی، در انحصار دولت بود و هرگونه مشروعیتی از آن ناشی می‌گردید. دولت وسیله ثبات یا تزلزل عمومی به حساب می‌آمد. این شرایط تا قرن نوزدهم ادامه داشت. این قرن که برای غرب عصر توسعه و ترقی به‌شمار می‌آید، برای ایران به معنی شروع دورانی خفت‌بار از سلطه اقتصادی خارجی، ورشکستگی، تزلزل و بی‌ثباتی سیاسی است. انقلاب مشروطه مبین و بازتاب این بی‌ثباتی سیاسی و اعتراض به شرایط نامساعد اقتصادی بود. در نتیجه این انقلاب و مقررات

حقوقی که به دنبال آن وضع گردید، از فشار حکومت کاسته شد و مقدمات شکل‌گیری و تثبیت مالکیت خصوصی بر زمین، ایجاد نهادهای سیاسی و زمینه‌های اجتماعی برای سرمایه‌گذاری غیردولتی فراهم گردید. اما با روی کار آمدن سلسله پهلوی، بار دیگر حاکمیت سیاسی متمرکز، که با شیوه‌های سنتی حکومت در ایران هماهنگی داشت، برقرار شد و به استثنای وقفه‌های کوتاه - در دوران حکومت دکتر مصدق - تداوم یافت. تمرکز شدید در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی - اجتماعی در خلال سال‌های اخیر نیز، مانع از مشارکت مردم در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گردید و جریان توسعه را با مانع روبرو ساخت.

تنوع فرهنگی و وجود پاره‌فرهنگ‌ها

پراکندگی و تنوع اقوام و گروه‌های قومی (ترک، ترکمن، کرد، لر، عرب، بلوچ و...) در ایران از دیگر عوامل تمرکز سیاسی و شکل‌گیری نظامی خودکامه بوده است و نظام متمرکز نیز به نوبه خود، از این پراکندگی قومی جهت تحکیم نفوذ سیاسی خود، بهره می‌گرفته است. تنوع قومی در ایران به معنی تنوع فرهنگی و یا به تعبیر صحیح‌تر وجود پاره‌فرهنگ‌ها نیز هست و چنان‌که پیش از این اشاره شد، نظام سیاسی همواره، تنوع قومی و فرهنگی را دستاویز حاکمیت استبدادی خود قرار داده و در این راه از دیپلماسی «همبستگی و تفرقه» استفاده کرده است.^{۱۴} به همین مناسبت و نیز، به جهت فقدان یک فرهنگ یک‌دست در ایران، عوامل قومی و فرهنگی به تشدید و تراکم شکاف‌ها کمک رسانده‌اند. با وجود این، مسئله قومیت‌ها در ایران به هیچ‌وجه با کشورهایمانند روسیه و بعضی کشورهای اروپایی یا آفریقایی مشابه نبوده است. نگاهی به تاریخ ایران، نشان می‌دهد فارس‌ها همواره و به گونه‌ای مستمر، بر سایر اقوام حکومت نکرده‌اند و سلسله‌های ترک بیشتر از سلسله‌های فارس حاکمیت داشته‌اند (اجلالی ۱۳۷۱: ۲۵). رشته‌های مختلفی اعم از زمینه‌های ملی، دینی و فرهنگی اقوام این آب و خاک را به هم

پیوند می‌داده است. زبان فارسی، به‌رغم جایگاه والایش در ایجاد علایق و همبستگی‌های ملی، تنها زبان نوشتاری بود و مردم سراسر کشور به زبان‌ها و گویش‌های گوناگون سخن می‌گفتند. کوتاه سخن اینکه، رابطه میان فارس‌ها و سایر اقوام ساکن ایران، گرچه خالی از اشکال و تبعیض نبود، به سلطه سیاسی و اقتصادی دایمی پرجمعیت‌ترین قوم (فارس‌ها) بر دیگر اقوام نینجامیده است.

خلاصه کلام وضعیت قومی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران در وضعیتی تناقض‌گونه قرار دارد. این وضعیت از یک دیدگاه به تقویت و تثبیت نظام‌های سیاسی خودکامه (و بی‌ثبات) انجامید و نظام‌های سیاسی نیز به‌نوبه خود، و به‌واسطه جلوگیری از رشد طبقات و قشرهای مستقل و بالنده، از پیدایش شرایط اجتماعی موافق توسعه جلوگیری کردند. از این منظر، شکاف‌های موجود در جامعه ایران تراکمی بوده و موانع فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یکدیگر را تقویت کرده و بر فرایند توسعه، تأثیر منفی گذاشته‌اند. از منظر دیگر، شکاف‌های گوناگون «مقاطع» بوده‌اند. زیرا حاکمیت سیاسی در انحصار فارس‌ها نبوده و لذا بهره‌مندی از منابع اقتصادی نیز به اینان محدود نگشته و به‌گواهی تاریخ، تسامح و اغماض بر فضای فرهنگی کشور حاکم بوده است. بر این اساس می‌توان گفت که مقوله «تراکم شکاف‌ها» در مورد ایران کاملاً تطبیق نمی‌کند و چندان نگران‌کننده نیست.

به هر صورت، مشخص شد در ایران شکاف‌هایی وجود دارد که اعضای جامعه را از هم جدا می‌کند. این شکاف‌ها که ناشی از افتادن چندین لایه تمدنی بر روی یکدیگر است، آثار و عوارضی بر زندگی اجتماعی مردم باقی گذاشته است. اما مسئله اصلی این است که همه شکاف‌های مزبور عمیق و غیر قابل تغییر نیستند و راه‌هایی برای کاهش آنها وجود دارد. مثلاً شکاف‌های محلی، زبانی، قومی، مردم را از هم جدا می‌کند، اما این شکاف‌ها از مقولات مرگ و زندگی نیستند و چه بسا که برای یگانگی ملی زبان‌آور نباشند (بشیریه ۱۳۷۱: ۱۰). نباید چنین پنداشت که هدف سیاست‌های توسعه، ایجاد

همسانی، همگونی، یکنواختی و استقرار یک الگوی فرهنگی متمرکز و مسلط است. جهان ما جهان تعدد و تنوع است و بر عهده نظام سیاسی کشور است که با حیات و سیر طبیعی فرهنگ‌های محلی و قومی به مقابله نایستد. همان‌گونه که بالندگی (یا عدم بالندگی) نظام اجتماعی به نظام سیاسی وابسته است، پیشرفت فرهنگ، در راستای توسعه نیز، در گرو حسن تدبیر نظام قرار دارد.

از طرف دیگر این سؤال اساسی هم مطرح است که برای اصلاح شکاف‌ها، اعم از ساده و پیچیده، چه باید کرد؟ شاید تحولات آموزشی و پیشرفت‌های اقتصادی راهگشا باشد، اما کامیابی واقعی وقتی حاصل می‌شود که نظام سیاسی متحول گردد. اگر گروه نوسازی پدید آید و اراده و روحیه «نیاز به پیشرفت» و «معطوف به اصلاح» بر مردم مستولی شود، فرهنگ محلی و سنتی، قادر به مقاومت چندانی نخواهد بود و خود را با شیوه‌های زندگی نو تطبیق خواهد داد (بشیریه ۱۳۷۱: ۱۱).

مهم این است که فرهنگ حکومتی تا چه حد می‌خواهد به توسعه نایل شود و تا چه اندازه با آن، به گونه‌ای علمی برخورد می‌کند. یکی از نخستین اقدامات فرهنگی، آماده کردن زمینه لازم برای علم و علم‌باوری است. اگر بخواهیم چیزی از خارج وارد کنیم، باید برای ورود علم اولویت قایل شویم. باری «توسعه و علم هم‌سرنوشتند. علم توسعه یافته منوط است به جامعه توسعه یافته و بالعکس... اگر بناست خانه را آب و جارو کنیم و میهمان بپذیریم، این خانه را برای این میهمان آماده کنیم» (بشیریه ۱۳۷۱: ۱۱). نخستین کالای وارداتی باید علم باشد، چون در این راه، خطر کمتری وجود دارد، عوارض فرهنگی کمتری در کمین است و بیم تهاجم نیز اندک است. «مهمترین تجلی‌گاه خرد عصر، همین علم است و این آن قسمت‌گرفتنی‌تر آن است و بهترین مداخلی است که اگر ما از آن باب وارد شویم ابواب دیگر هم، به روی ما گشوده خواهد شد» (سروش ۱۳۷۳: ۱۱). اشاعه و رواج روح علمی و اندیشه‌ورزی از شرایط و لوازم اصلی پیشرفت و توسعه است. شایسته است سخن خود را با گفته فوکوتسا و اندیشه‌ورز مشهور

«دوران میجی» در ژاپن پایان دهیم که معتقد است «تا وقتی اندیشه‌ورزی در وجود مردم رخنه نکرده باشد، و به اصطلاح به صورت «روح زمانه» تجلی نکند، نمی‌توان مردم را در مسیر پیشرفت و توسعه همه‌جانبه قرار داد».^{۱۵}

نتیجه‌گیری

توسعه پدیده‌ای است چندبعدی و محدود کردن آن به پیشرفت اقتصادی موجه نیست. برای تحقق توسعه فراگیر باید ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را مورد توجه قرار داد. توسعه فرهنگی - در مفهوم «عقلانیت فرهنگی»، وحدت و تجانس فرهنگی و کسب هویت مشترک - و نیز توسعه سیاسی، از اسباب اصلی توسعه به‌شمار می‌رود. انباشت شکاف‌های قومی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، به بی‌ثباتی سیاسی و خنثی شدن اهتمام حکومت در تحقق استراتژی‌های توسعه منجر خواهد شد.

تجربه تاریخی ایران نشان می‌دهد که فرهنگ عمومی این کشور در مجموع یکنواخت، متجانس و یک‌دست نبوده بلکه به یک تعبیر «فرهنگی واحد ولی متنوع» است به این ترتیب که «روی هم افتادن لایه‌های تمدنی» گوناگون، سبب برخورد و چالش سه فرهنگ ایران باستان، اسلامی و صنعتی، شده است. استبداد و خودکامگی سیاسی و عدم رشد و بالندگی طبقات اجتماعی که از آن ناشی می‌شود، نیز، به عامل فوق افزون شده و موجبات رکود، عدم پویایی، بی‌ثباتی سیاسی و توسعه ناکافی این کشور را فراهم کرده است.

با این همه ملاحظه شد که منظومه شرایط قومی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران، از بعضی جهات، در چارچوب الگوی «شکاف‌های تراکمی» نمی‌گنجد و به الگوی شکاف‌های متقاطع شبیه است. به دیگر سخن، تجربه ایران حاکی از وجود «شکاف‌های تراکمی» از یک سو و «شکاف‌های متقاطع» از سوی دیگر است. از این رو، باید به آینده توسعه کشور امیدوار بود. به رغم عدم تعادل فرهنگی که در مقاطعی از تاریخ ایران

فرهنگ، ثبات سیاسی و توسعه ایران در ... ۹۷

وجود داشته است، (و در برگ‌های پیش، از آن یاد شد)، فرهنگ این سرزمین، از چنان غنایی برخوردار است که در طول تاریخ همواره توانسته است خود را با شرایط و انطباق دهد. این فرهنگ که محتوی عناصر دینی، زبانی، میراث فرهنگی و خلاصه آداب و رسوم و سنن ایرانی است (ساروخانی ۱۳۷۳: ۷-۸) و توانسته است به کمک استعدادها و ظرفیت‌های خود و با استعانت از عزم ملی زنده بماند، به‌طور قطع، به راز بقایش در پویش توسعه نیز، پی خواهد برد. برای تضمین بقا و موفقیت در فرایند توسعه، تحقق شرایط زیر ضروری می‌نماید:

۱. گذار طبیعی و تدریجی از ناهمگونی به همگونی و تجانس فرهنگی
۲. تضمین ثبات و توسعه سیاسی کشور
۳. تأمین نیازهای مادی و معنوی مردم
۴. ایجاد فضا و روحیه علم‌باوری
۵. سیاست‌زدایی از مقولات علمی به‌طور اعم و مقوله توسعه به‌طور اخص.

پی‌نوشت‌ها

1. Modernity

2. Post Modernity

3. Carlton Clymer Rodee

۴. تقسیم‌بندی بشریت تا قبل از این تاریخ بر مبنای فرهنگ و تمدن بود. تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و جوامع گوناگونی بر روی کرهٔ ارض وجود داشتند و هر کدام، بر اساس راه و رسم و جهان‌بینی و آیین‌های مذهبی و زبان ویژهٔ خود زندگی می‌کردند. یونانیان بشریت را به «یونانی» و «بربر»، ایرانیان آن‌را، به «ایرانی» و «غیر ایرانی» و چینیان مردم را به «چینی» و «غیر چینی» تقسیم می‌کردند. از دیدگاه مسیحیان نیز بشریت به «مسیحی» و «کافر» و در آیین مسلمانان، جهانیان به «دنیای اسلام» و «دنیای کفر» تقسیم می‌شدند.

تمامی این تقسیم‌بندی‌ها جنبهٔ فرهنگی داشت و تنها با چیره شدن فرهنگ و تمدن اروپایی - از رنسانس به بعد - ماهیت انسان ابعادی سیاسی و اقتصادی پیدا کرد. برای مطالعهٔ بیشتر در این باب - آشوری

۱۳۶۲: ۱۹۱-۲۰۸.

۵. برای ارزیابی همه‌جانبه و شناخت دقیق ابعاد این بحران - : Nutschler 1988: 104-125.

۶. برای مطالعه مفهوم سلسله مراتب نیازها، می‌توان به کتاب‌های مازلو، روان‌شناس انسان‌گرای امریکایی مراجعه کرد. نامبرده به نیازهای فیزیولوژیکی (گرسنگی، تشنگی، خواب، مسکن، فعالیت و تحرک، میل جنسی) و نیازهای اجتماعی (شامل امنیت، ثبات، وابستگی) و نیازهای روان‌شناختی (عشق و تعلق داشتن، روابط عاطفی، عزت نفس و حرمت ذات و تحقق خود) اشارت دارد و معتقد است که در سلسله مراتب نیازها، اولویت با نیازهای فیزیولوژیکی است. پس از تأمین این احتیاجات، نوبت به برآورده شدن نیازهای اجتماعی و روان‌شناختی می‌رسد. برای مطالعه اجمالی موضوع یادشده ← سالار بهزادی، ۱۳۷۱.

۷. این اصطلاح را آقای همایون کاتوزیان در کتاب اقتصاد سیاسی ایران به کار برده است. ← کتاب یادشده، صفحات ۷۰-۱۴۳.

۸. هانتینگتون، سیاست‌شناس مشهور، در کتاب:

Political order in changing societies, Yale University Press, New Haven, Conn, 1971.

که زیر عنوان: «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی»، به فارسی برگردانده شده است، معتقد است که توسعه اقتصادی به معنای توسعه اجتماعی است و توسعه اجتماعی نیز به نوبه خود موجب بسیج علایق می‌شود. پدید آمدن علایق به طرح خواسته‌ها و اعمال فشار بر نهادها و نخبگان جامعه منجر شده، انطباق شرایط سیاسی را با موقعیت تازه، ضروری می‌سازد.

9. Samuel Huntington

۱۰. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی دکتر مصدق، برخی از عوامل داخلی استراتژی توسعه، از جمله روحانیان و روشنفکران از صحنه خارج شدند و راهبرد توسعه بیشتر زیر تأثیر عوامل خارجی هماهنگ با عامل‌های داخلی بازمانده، شکل گرفت. این زمان مصادف است با دوران جنگ سرد و دوره ریاست جمهوری کندی در امریکا که والت روستو را به عنوان مشاور اقتصادی خود منصوب کرد. روستو در کتاب معروفش زیر عنوان «مراحل رشد اقتصادی»، که در همین دوره منتشر شد، به ضرورت تغییر بافت سنتی کشورهای توسعه‌نیافته اشاره کرد و این امر را تنها راه جلوگیری از گسترش نفوذ کمونیسم در کشورهای همسایه شوروی (از جمله ایران) دانست. ←

W. W. Rostow, *Politics And the Stages of Growth*, London, Cambridge University Press, New Haven, Conn, 1971.

و نیز ← عظیمی ۱۳۷۱: ۴۸-۴۹.

۱۱. برای مطالعه بیشتر بحث «نظریه استبداد» در نظام سیاسی ایران ←

کاتوزیان ۱۳۹۵؛ نظام استبداد ایرانی، پای بر زمین، وابسته به هوا و آب، پیام امروز، ماهنامه اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی، ۱۳۷۳: ۴۷-۵۴؛ رد الگوی برده‌داری، فتودالیسم و سرمایه‌داری در تحولات تاریخی ایران، ۱۳۷۳: ۴۲-۴۹ و ۴۷-۵۴.

12. Megasthene

دون ۱۳۶۸: ۱۵

Karl Wittfogel, *Oriental Despotism, A Comparative Study of Total Power*, Vintage Books, New York, 1981, p. 53 and p. 167.

در مورد شیوه تولید آسیایی همچنین ← گودلیه ۱۳۵۸.

۱۳. مراد کارل ویفونگل است که به‌ویژه در کتاب «جامعه‌آبی» بر وجود استبدادهای ناشی از لزوم مدیریت متمرکز بر منابع آبی و دیوانسالاری گسترده در شرق (به‌ویژه چین) تأکید دارد. ←

Wittfogel, op. cit.

۱۴. یکی از ترفندهای حکومت‌های متمرکز، ایجاد و جابه‌جایی اینها در جهت اهداف سیاسی - نظامی خود بوده است. برای نمونه می‌توان به ایجاد ایل شاهسون در آذربایجان، از سوی شاه عباس، و ایل خمه در فارس، به دست ناصرالدین شاه اشاره کرد (← عارف‌نیا، موانع توسعه اجتماعی در ایران: ۱۸).

۱۵. فوکوتساوا ۱۳۶۳: ۸، ۱۱ و ۲۷ در: قاضیان حسین، مفهوم توسعه در آثار جلال آل احمد، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۷۷-۷۸: ۶۴.

برای بررسی گسترده‌تر این عناصر ← ساروخانی ۱۳۷۳: ۷-۸.

منابع

الف. فارسی

اگوستین، ژرار. ۱۳۷۲. توسعه فرهنگی (تجارب و خط‌مشی‌ها)، تهران: مرکز پژوهش‌های بنیاد وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی.

باران، پل. ۱۳۵۸. اقتصاد سیاسی رشد (ریشه‌های عقب‌ماندگی)، ترجمه مهدی قراچه‌داغی، تهران: انتشارات پالیال.

بشیری، دکتر حسین. ۱۳۷۱. «نهادهای سیاسی و توسعه»، فرهنگ و توسعه، شماره ۳.

«توسعه و فرهنگ». ۱۳۷۱. پرسش و پاسخ از صاحب‌نظران، نامه فرهنگ، ش ۵ و ۶ س ۲، ش ۱ و ۲.

توسلی، غلامعباس. ۱۳۷۳. «جامعیت مفهوم توسعه و رابطه آن با فرهنگ»، فرهنگ و توسعه، س ۳، ش ۱۵.

دون، استفن. پ. ۱۳۶۸. سقوط و ظهور شیوه تولید آسیایی، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.

رواسانی، شاپور. «توسعه‌نیافتگی و علل آن»، مصاحبه با شاپور رواسانی، فرهنگ و توسعه، ش ۵.

سالاربهزادی، علیرضا. ۱۳۷۲. «عوامل روان‌شناختی مؤثر در توسعه»، مجموعه گزارشات، مقالات و سخنرانی‌های سمینار فرهنگ و توسعه تهران، مرکز آمار و برنامه‌ریزی پژوهش‌های فرهنگی و هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

سروش، دکتر عبدالکریم. ۱۳۷۳. «عرفان و توسعه»، فرهنگ و توسعه، ش ۱۳ و ۱۴.

عظیمی، دکتر حسین. ۱۳۷۲. «فرهنگ و توسعه»، (گفتگو با دکتر حسین عظیمی)، ایران فردا، س ۱، ش ۱ و ۲.

عظیمی، دکتر فخرالدین. ۱۳۷۱. «عالمی و آدمی از نو» (زمینه‌های فکر و تحقیق تاریخی فرهنگ جامعه مدرن): نگاه نو، ش ۹.

فرهنگ و توسعه. ۱۳۷۲. مجموعه گزارشات و مقالات و سخنرانی‌های فرهنگی، سمینار فرهنگ و توسعه، معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران.

«فرهنگ ملی، زمینه شکوفایی پاره‌فرهنگ‌ها». ۱۳۷۳. پژوهش و سنجش، فصلنامه علمی - پژوهشی، ش ۲ و ۳.

- عظیمی، دکتر حسین. ۱۳۷۲. «فرهنگ و توسعه»، گفتگو با دکتر حسین عظیمی، ایران فردا، س ۱، ش ۱. فرانک، آندره. ۱۳۵۹. درباره توسعه و توسعه‌یافتگی، ترجمه منوچهر سناحیان، تهران: انتشارات علمی دانشگاه صنعتی.
- قاضیان، حسین. ۱۳۷۲. «مفهوم توسعه در آثار جلال آل احمد»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، س ۸. کاتوزیان، دکتر همایون. ۱۳۹۹. اقتصاد سیاسی ایران، ج ۱ و ۲، ترجمه محمدرضا نفیسی، تهران: انتشارات پاپیروس.
- _____ . ۱۳۷۳. «نظام استبداد ایرانی، پای بر زمین، وابسته به آب و هوا»، (مصاحبه با دکتر همایون کاتوزیان)، پیام امروز، ش ۱.
- گودلیه، موریس. ۱۳۵۸. شیوه تولید آسیایی، ترجمه ف. امیراخیار، انتشارات نسیم، تهران، ۱۳۵۸.
- «موانع توسعه اجتماعی در ایران»، ۱۳۷۱. (میزگرد صاحب‌نظران)، ماهنامه جامعه سالم، س ۱، ش ۵.
- هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۷۰. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.

ب. لاتینی

- Baek, Louis, *Shifts in Concepts and Goals of Development*, Paris, Unesco, 1989.
- James, C. Davies, *Human Nature in Politics, The Dynamics of Political Behaviour*, John Wiley and Son, Inc., New York, 1963.
- Maslow, Abraham, H., *Motivation and Personality*, Harper and Row Publishers incorporated, New York, 1954.
- Nutschler, Frantz, «Learning from Experience on Preaching Ideologies?» *Rethinking Development theory in Law and State*, Institute Fuer Wissenschaftliche Zusammenarbeit, vol. 38.
- Puesy, Michael, Juergen Habermas, Ellis Horwood Limited and Tavistock Publications, London and New York.
- Wittfogel, Karl, *Oriental Despotism, A Comparative Study of Total Power*, Vintage Books, New York, 1981.